روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵
توزیع: شرکت نوآوران جهان‌رسانه ایرسا - **تلفن:** ۸۸۸۲۲۳۹۰
امور فنی، آتلیه و لیتوگرافی: روزنامه شرق
چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ **تلفن ۷** - ۶۶۸۲۲۳۴۶

روزنامه شرق

سال پنجم ■ شماره پیاپی ۹۸۸ ■ شماره ۶۴ دوره جدید ■ سه‌شنبه ۲۵ خرداد ۱۳۸۹ ■ ۲ رجب ۱۴۳۱ ■ ۱۵ ژوئن ۲۰۱۰

کنسرت محمد نوری در سعدآباد

ایلنا: علیرضا شفقی‌نژاد رهبر ارکستر فیلارمونیک ایران از برگزاری کنسرت این ارکستر خبر داد و گفت: «اعضای این ارکستر ۲۴، ۲۵ و ۲۶ تیرماه در مجموعه سعدآباد به اجرای موسیقی می‌پردازند.» او گفت: «این برنامه در دو بخش برگزار می‌شود و آثاری از رپرتوارهای آهنگسازان بزرگ دنیا مانند موتزارت، هندل و آثار فولکلور ایرانی در آن اجرا می‌شود.» به گفته شفقی‌نژاد، ارکستر فیلارمونیک ایران (کر محمد نوری) در این اجرا به همراه ۱۰۰ نفر از خوانندگان کر به صحنه می‌رود. شفقی‌نژاد رهبر گروه کر فیلارمونیک ایران تنها ایرانی‌ای بود که اواخر اردیبهشت‌ماه به عنوان داور در جشنواره موسیقی ارمنستان حضور داشت و از میان ۵۴ داور به عنوان داور برگزیده انتخاب شد.

تهران: اذان ظهر ۱۳:۰۵ اذان مغرب ۲۰:۴۳ اذان صبح فردا ۴:۰۱ طلوع آفتاب ۵:۴۸

آخر

پرسش‌ازفرهنگ

توهم زبان و تجدد

ناصر فکوهی
fakouhi@yahoo.com

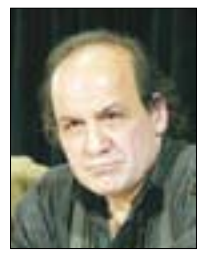

این ستون که روزهای دوشنبه می‌خوانید استثنائاً امروز منتشر شده است.

زبان انسانی، شگفت‌انگیزترین و شاید بدون اغراق بتوان گفت ارزشمندترین ابداع فرهنگی انسان در طول حیات چهار میلیون ساله خود بوده است. زمانی‌که در نیمه قرن بیستم کلود لوی استروس، در کتاب «انسان‌شناسی ساختاری» دست به تجلیلی شاید بیش از اندازه مبالغه‌آمیز از زبان می‌زد و در این سخن بی‌تردید، تاثیر روابط نزدیکش با رومن یاکوبسن در دوران جنگ جهانی دوم در امریکا، مشاهده می‌شد، اطلاعات موجود درباره پدیده زبان، حتی نزد زبان‌شناسان و حتی در خود حلقه وین و صورت‌گرایان روس که یاکوبسن از نمایندگان آنها بود، به یک‌صدم اطلاعات امروزین ما نیز نمی‌رسید. با این وجود در همان زمان، استروس نمی‌توانست، تحسین و حیرت خود را درباره این پدیده بی‌مانند که امکاناتی غیرقابل تصور به انسان می‌دهد، پنهان کند. تقریباً در همین سال‌ها بود، که در حوزه‌ای کاملاً متفاوت، جرج اورول، کتاب معروف خود «۱۹۸۴» را نوشت که به اذعان تقریباً اکثریت متخصصان سیاست و جامعه‌شناسی سیاسی، و به‌رغم قالب خیالین و داستانی خود، از مهم‌ترین کتب سیاسی تاریخ بشر به حساب می‌آید. اورول نیز در این کتاب، اساس هژمونی غالب در دنیای آتی را که جهانی نفرت‌انگیز و غیرقابل تصور از جنگ و کینه و له شدن شخصیت آدم‌ها زیر پای یک حزب واحد بود و او مدلش را از شوروی آن زمان گرفته بود، زبان می‌دانست. در این دنیای وحشتناک اورولی، حزب حاکم با ساختن زبانی جدید و تقلیل‌یافته که دائماً برخلاف تمام زبان‌های جهان، به جای آنکه تعداد کلماتش اضافه شود، کاهش می‌یافت، بر آن بود که گذشته و حال و آینده انسان‌ها را کنترل کند و از آنها موجوداتی بسازد که اصولاً قدرت مخالف‌اندیشی نداشته باشند. بی‌شک، اورول که در آن زمان درباره چنین جهانی اغراق می‌کرد در ذهن خود تصور نمی‌کرد که کمتر از نیم‌قرن بعد از آنکه او این کتاب را می‌نویسد، انسانیت واقعاً به چنان نقطه‌ای برسد یا به آن نزدیک شود. بحث ما درباره تجدد یا نوسازی فرهنگی نیز دقیقاً به همین مساله ذاتی زبان بازمی‌گردد: در زبان قدرتی افسون‌آمیز وجود دارد که به کنشگر اجتماعی امکان می‌دهد، تا بی‌نهایت ساختارهای ذهنی خود را در ترکیب‌هایی از واقعیت و خیال به گفتمان‌های به‌ظاهر منسجم و قابل قبول برای خود او یا دیگران تبدیل کند. آنچه در اغلب قریب به اتفاق کشورهای موسوم به در حال توسعه که پیشتر و گاه هنوز امروز به آنها کشورهای جهان سوم نیز می‌گویند، صادق است و حاصل گذار آنها از فرآیندهای استعماری، پساستعماری و... به‌حساب می‌آید، آن است که گذار این پهنه‌های سرزمینی که همگی بدل به «کشور» (باز هم یک واژه دیگر در قالبی زبانی) شدند، عمدتاً گذاری «زبانی» و در مرحله دوم «ابزاری» (در معنای فناورانه واژه) بود و نه گذاری معنایی و مفهومی. آنچه در ابتدای این قرن در کشوری همچون کشور ما «تجدد» نامیده می‌شد، بیش از هر چیز حاصل انتقال تجربه زبانی کسانی (دانشجویان و نخبگان) بود که پس از سال‌ها تحصیل در کشورهای اروپایی، زبان «فرنگ» را با خود به ارمغان آوردند. و هر چند این زبان در گروهی از فرآیندها، از جمله در ابتدای قرن بیستم و از خلال شکل‌گیری نهادهای دولت ملی و زیربناهای فیزیکی، اداری، مالی و اقتصادی و... به واقعیتی مادی نیز تبدیل شد، اما در اصل و اساس خود نتوانست به سطح معنایی و به شکلی پایدار در کنشگران اجتماعی درونی شود. هم از این‌رو، «تجدد» یا «مدرنیته» ایرانی، از آن روز تا امروز بیشتر، در سطح گفتمان‌ها و زبان تعریف شد و می‌شود و امروز شاید برای نخستین‌بار جامعه ایرانی به دلیل گذارش در طول بیش از چهار دهه، در حال ساختن یک جامعه مدنی قدرتمند است که فراتر از زبان، مدرنیته (یعنی در زمان حال و در مکان حال بودن) را نه به مثابه یک تجربه زبانی، بلکه به مثابه یک تجربه واقعی زیست می‌کند. این به خودی خود امری مثبت است اما باید متوجه خطاهای آن نیز بود. ما در مدت زمانی نسبتاً کوتاه به دلایلی تجدد را در مفهوم یک امر زبان‌شناختی و شناختی به مفهومی مادیت‌یافته و قابل تجربه زیسته تبدیل کرده‌ایم، با وجود این، گره و مشکل کار نیز دقیقاً در همین امر است زیرا هر چند زبان به دلیل ذهنی بودن ذاتی‌اش امکان می‌دهد کنشگر هر کجا در تحقق یافتن آرزوهایش با مشکلی روبه‌رو شد، روی به رمانتیسم و عالم خیال و اتوپیا بیاورد و آنچه را نمی‌تواند در واقعیت مادی بسازد در خیال بنا کند، شعر بگوید، داستان بنویسد، یا صرفاً با نگارش مقالات و خالی کردن خود در «شعارها» و تحسین و تمجیدها یا لعن و نفرین‌ها، تا حدی آرام بگیرد و رضایت بیابد، در جهان واقعی چنین نیست. موقعیت آرمانی یا تقریباً آرمانی برای هر سیستم اجتماعی آن است که ساختارهای زبانی آن با ساختارهای واقعی و امکان‌پذیر آن در جهان فیزیکی انطباقی نسبی داشته باشند. البته این امر به دلیل وقوع انقلاب اطلاعاتی و به راه‌افتادن آنچه جامعه‌شناس امریکایی، اپادورای «جریان»ها می‌نامد، هر روز مشکل‌تر می‌شود زیرا کنشگران به زحمت می‌توانند و اغلب حتی نمی‌توانند «تصویر چیزها» را از «خود چیزها» جدا کنند، و «مشاهده بازنمودها» تقریباً همان اندازه بر واقعیت سیستم‌ها تاثیرگذاری می‌کند که «مشاهده خود چیزها». در طول بیش از صد سال، مدرنیته ما، مدرنیته‌ای عمدتاً زبان‌شناختی بوده است که البته به نوعی نیز این تجربه مفید بوده زیرا زبان تنها ظرفی است که امکان می‌داده درباره مفهومی اندیشه شود. امروز این مدرنیته هر چه بیشتر در حال تبدیل شدن به واقعیتی اجتماعی است که دیگر صرفاً در چارچوب‌های زبانی نمی‌گنجد. و از سوی دیگر باید متوجه این امر بود که زبان نمی‌تواند آلترناتیو یا بدیلی برای محدودیت‌های مادی واقعی بر سر راه این تحقق باشد و فشار وارد آوردن از هر سو، یعنی چه در جهت موافق و چه در جهت مخالف این تبدیل موقعیت، می‌تواند در بهترین حال به یک ناکارایی و در بدترین حالت به یک آنومی بینجامد.

گزارش آخر: **هنرمندان از وضعیت فعلی انتقاد کردند**

تضاد حرف‌های مسوولان و خواست هنرمندان

شیما شهرابی

«هیچ دولتی به اندازه دولت احمدی‌نژاد از هنرمندان تقدیر نکرده است.» این جمله به نقل از رحیمی معاون اول رئیس‌جمهور روی خروجی خبرگزاری‌ها قرار گرفت اما همزمان چند تن از هنرمندان مطرح سینما و تئاتر از وضعیت فعلی انتقاد کردند. از سوی دیگر توقف یک‌هفته‌ای نمایش «کالیگولا» همزمان با مطرح شدن آزادی فعالیت هنرمندان در داخل و خارج از کشور از سوی رحیم‌مشایی روز گذشته را به روزی پرخبر در عرصه فرهنگی تبدیل کرد و تفاوت میان حرف‌های مدیران فرهنگی و خواست هنرمندان را نشان داد. اما بهمن فرمان‌آرا که از سه سال قبل تاکنون فیلمی را جلوی دوربین نبرده است در گفت‌وگو با ایسنا از ساخت فیلمی با عنوان «سفر به قونیه» خبر داد و عنوان کرد قصد دارد این فیلم را بدون مجوز و پروانه ساخت جلوی دوربین ببرد. علیرضا سجادپور پیشتر درباره ساخت فیلم بدون مجوز گفته بود اگر چنین اتفاقی بیفتد هنرمندان فیلم را ممنوع‌الکار می‌کنیم.

اما بهمن فرمان‌آرا می‌گوید: «قصد دارم این فیلم را بدون مجوز و پروانه ساخت بسازم. به همین دلیل هم تصمیم گرفته‌ام تمام بازیگرانم را از نابازیگران انتخاب کنم و فیلم را با دوربین HD با یک تصویربردار جوان تصویربرداری کنم که نان کسی را در این فضا آجر نکنم. فقط می‌ماند راننده اتوبوس که اگر ممنوع‌الکار هم بشود می‌تواند راننده تاکسی شود.» فرمان‌آرا که آخرین فیلمش با ممیزی صحنه‌هایی روبه‌رو شد درباره تصمیمش مبنی بر ساخت فیلم بدون مجوز گفت: «دلیل اصلی این است که قانونی وجود ندارد که شما را مجبور به گرفتن پروانه ساخت کند. آیین‌نامه‌ای که مدیران به آن تکیه می‌کنند بر اساس رهنمودهای شورای انقلاب فرهنگی نوشته شده است که با تمام احترامی که به اعضای آن شورا می‌گذارم، ولی شورای محترم نهاد قانونگذاری نیست، این کار مجلس است. آقایان لایحه بنویسند، به مجلس ببرند و اگر تصویب شد می‌شود قانون که آن موقع همه ما در مقابل آن مساوی هستیم و سلیقه‌های شخصی تا این حدی که امروز اعمال می‌شود، نمی‌تواند وارد آن شود. در حال حاضر یک شورای پروانه ساخت وجود دارد که به شما پروانه ساخت می‌دهد و شما می‌روید و ۴۰۰، ۵۰۰ میلیون تومان خرج می‌کنید و آن وقت باید سراغ شورای پروانه نمایش بروید که اصولاً شورای پروانه ساخت را قبول ندارد و هر بلایی که می‌خواهند سر فیلم شما می‌آورند. این یک شیوه است وگرنه هر دو شورا را در هم ادغام می‌کردند تا یک گروه مسوول هر دو کار باشد و دست و بال شما را که سرمایه‌ای را خرج کرده‌اید توی پوست گردو نگذارند.» کارگردان «خانه‌ای روی آب» در بخش دیگری از حرف‌هایش به انتقاد از بحث اعطای مجوز برای اکران خارجی فیلم‌ها پرداخت: «زمانی بود که شما گرفتاری‌تان فقط برای اکران داخلی بود و کسی کاری به فروش خارجی و نمایش خارجی فیلم شما نداشت، ولی اخیراً این کار را هم شروع کرده‌اند و گفته‌اند فیلم «هیچ» که در ایران پروانه نمایش گرفت و اکران نوروزی هم داشت اجازه نمایش در خارج از مملکت ندارد.» او ادامه داد: «آقایان چرا نگران تماشاگران خارجی هستند؟ چرا باید مخالف صدور فیلمی باشند که در مملکت خودمان اکران شده؟ صدا و سیما که فیلم‌ها را نمی‌خرد و درآمد فیلم‌ها فقط از اکران در سینماها و نمایش خانگی است. اگر فیلمی خریدار خارجی دارد، چرا معاونت سینمایی باید مانع فروش آن شود؟ مگر این نیست که ما به دنبال افزایش صادرات غیرنفتی هستیم؟» این انتقادات در شرایطی از سوی بهمن فرمان‌آرا مطرح شد که اسفندیار رحیم‌مشایی در حاشیه مراسم تجلیل از هنرمندان و پیشکسوتان صنایع دستی درباره حضور خواننده‌های قبل از انقلاب در کشور گفت: «فعالیت هنری در همه بخش‌ها از جمله موسیقی برای همه هنرمندان در داخل و خارج از کشور آزاد است.» از سوی دیگر محمد یعقوبی نمایشنامه‌نویس و کارگردان تئاتر که سال گذشته نمایش «خشکسالی و دروغ» را به صحنه برد با انتقاد از سیاست‌های فرهنگی به مقایسه سیاست‌های فعلی با سیاست‌های دهه ۶۰ پرداخت و گفت: «مردم امروز ما با مردم دهه ۶۰ متفاوت‌اند و نمی‌توان سیاست‌های دهه ۶۰ را در برخورد با آنان پیاده کرد.»

این نمایشنامه‌نویس و کارگردان تئاتر در ارزیابی‌اش پیرامون ثبات مجوز نمایش‌ها از مرحله تصویب تا اجرا با بیان این مطلب گفت: «وقتی می‌شنوم در بازبینی یک نمایش، شروطی را برای اجرای آن می‌گذارند متاسف می‌شوم، چراکه این اتفاقات نوعی احساس ناامنی در هنرمندان ایجاد می‌کند.» او یکی از مهم‌ترین کارکردهای تئاتر را مساله‌دار بودن و پرسشگری آن دانست و ادامه داد: «امیدوارم مسوولان متوجه باشند چراکه هر پدیده‌ای رو به جلو می‌رود و سیاست‌های دهه ۶۰ برای امروز جوابگو نیست. اگر آن سیاست‌ها در آن دوره جواب می‌داد به دلیل این بود که مردم زیادی با آن همصدا بودند، اما امروز با نسل جوانی سروکار داریم که پرسشگر است و این رفتارها را نمی‌پذیرد.»

محمد یعقوبی در پایان به مشکلی که برای نمایش «کالیگولا» پیش آمد اشاره کرد: «اگر شورای نظارت و ارزشیابی از هنرمندان تئاتر خواسته تا واژگانی مانند عدالت و اقتصاد را از نمایش‌های خود حذف کنند، این نشان می‌دهد که تئاتر ما در حال سقوط است زیرا یکی از مهم‌ترین مسائلی که تئاتر درباره آن سخن می‌گوید، عدالت است و من هرگز گمان نمی‌کنم این واژه به عنوان واژه‌ای خطرناک تصور شود به هرحال با این وضعیت باید منتظر تئاتری خنثی باشیم که هیچ اتفاق خوشایندی در آن نمی‌افتد.» روز گذشته خبرآنلاین خبر توقف اجرای «کالیگولا» را منتشر کرد و از خواست مدیران ارشاد برای تغییر نام این نمایش و فشار شورای نظارت مرکز هنرهای نمایشی برای حذف دو کلمه اقتصاد و عدالت خبر داد. یادداشت همایون غنی‌زاده کارگردان این نمایش را درباره این موضوع در همین صفحه می‌خوانید.

حسین مسافرآستانه نویسنده و کارگردان تئاتر نیز در جمع منتقدان قرار گرفت. او با اشاره به دستور صدور مجوز برای نمایشنامه‌ها مشروط به دریافت متن کامل «اثر» گفت: «تردیدی وجود ندارد هر متن کاملی هم که به تصویب مرکز هنرهای نمایشی برسد، در زمان تمرین و به سرانجام رسیدن با توجه به ظرفیت گروه تغییرات اساسی خواهد کرد. این‌گونه نیست که متنی که تصویب شده به همان شکل به اجرا برسد زیرا افرادی که برای اجرا وارد کار می‌شوند، توان کارگردان، توان بازیگری و بسیاری از نکات دیگر همگی در چگونگی پیشبرد کار موثر خواهند بود.» او این دستور را نیازمند تبصره دانست و در گفت‌وگو با ایلنا گفت: «فکر می‌کنم برای یک عده با دادن مسوولیت به خود هنرمندان می‌توان این استثنا را قائل شد و با آثارشان آزادانه‌تر برخورد کرد. با این حال نظر مرکز فعلاً این است که متن را کامل دریافت کند. من با این قانون به طور کلی موافقم اما قطعاً برخی که تا به حال این‌گونه کار نکرده‌اند و نمی‌کنند، نباید از اجراها محروم شوند.»

ضد پیشنهاد: **کتاب نخوانید، فیلم نبینید**

ما دچار توهم هستیم

مهران احمدی

همه کتاب‌ها را ببندید. همه فیلم‌ها را کنار بگذارید، قبل از خواندن کتاب و دیدن فیلم سراغ خودتان بروید. به رفتارهای اجتماعی‌تان فکر کنید. به زمانی که به راحتی پشت ترافیک و چراغ قرمز سرتان را از شیشه بیرون می‌کنید و فحش می‌دهید. به لحظه‌ای که آشغال پفک و بستنی و انواع خوراکی‌ها را کف خیابان می‌اندازید. به موقعی که دست‌تان را روی بوق می‌گذارید و فشار می‌دهید. به زمانی که حق آدم‌ها را ضایع می‌کنید. به همه اینها فکر کنید. کتاب می‌خوانیم و فیلم می‌بینیم اما زمانی که چیزی به بینش‌مان اضافه نمی‌شود چه سودی دارد؟ کتاب‌ها را کنار بگذارید. فیلم‌ها را به گوشه‌ای بیندازید. مگر اینها جز اینکه به سوادمان اضافه کنند و پزمان را بیشتر کنند کار دیگری هم برایمان انجام می‌دهند. سوادی که از آن استفاده نمی‌شود به چه درد می‌خورد؟ آیا از آنچه در این کتاب‌ها می‌خوانیم و در این فیلم‌ها می‌بینیم در زندگی روزمره استفاده می‌کنیم؟ اگر چنین است پس چرا رفتارها و روابط اجتماعی‌مان می‌لنگد؟ چرا هیچ کدام‌مان صبر نداریم؟ چرا حق همدیگر را ضایع می‌کنیم؟ متاسفانه همه ما دچار توهم هستیم. پز تمدن هفت‌هزارساله‌مان را می‌دهیم اما جزیی‌ترین مسائل اجتماعی را رعایت نمی‌کنیم. حق تقدم، پاکیزگی شهر و صبر و مدارا را هیچ کدام از کتاب‌ها و فیلم‌ها یادمان نمی‌دهند. ما عادت کرده‌ایم مدام تقصیر را به گردن این و آن بیندازیم. گاه به شهرداری غر می‌زنیم که چرا شهر تمیز نیست و گاه از دولت انتقاد می‌کنیم و گاه از رفتار اجتماعی مسوولان و... اما هیچ‌گاه از خودمان انتقاد نمی‌کنیم. کتاب‌ها و فیلم‌هایتان را به گوشه‌ای بیندازید و فکر کنید شما به تنهایی باید جامعه را به لحاظ رفتارهای اجتماعی و فرهنگی اصلاح کنید. لطفاً منتظر کسی نباشید، از خودتان شروع کنید. من اگر اصلاح شوم، تو اگر اصلاح شوی، او اگر اصلاح شود جامعه‌ای اصلاح‌شده خواهیم داشت. یادمان باشد ما مردم جامعه را می‌سازیم پس تقصیر را گردن حکومت و دولت نیندازیم و در راه رسیدن به جامعه متعالی بکوشیم. امام علی(ع) می‌فرماید هر حکومتی لایق مردمانش است. من به شدت به فرمایش حضرت اعتقاد دارم. این روزها مشغول گوش دادن به تفاسیر مثنوی معنوی هستم. مولانا در مثنوی دقیقاً از آنچه سخن می‌گوید که ما این روزها با آن درگیر هستیم. به نظرم مشکلات جامعه از زمان‌های دور تاکنون وجود داشته و ما با گذشت سال‌ها و قرن‌ها تنها آنها را پیچیده و فلسفی می‌کنیم. من فکر می‌کنم همیشه فلسفی‌ترین مسائل دنیا ساده‌ترین هستند، درست مثل بازیگری که هرچه ساده‌تر باشی پیچیده‌تر دیده می‌شوی. پس مسائل سخت و پیچیده را ساده ببینید، آن وقت بهترین راه‌حل را برای آن پیدا می‌کنید.

آخرین پیشنهاد: **کتاب «هر روز زاده می‌شوم»**

زیستن در زخم

حسین مهکام

محمود درویش یکی از بزرگ‌ترین شاعران عرب است؛ شاعری نوگرا که مورد توجه کسانی است که در پذیرش شعر سختگیر هستند. بسیاری او را در شعر معاصر صاحب سبک می‌دانند؛ حتی بسیاری که رگه‌های تفکر چپ او را به لحاظ درونی برنمی‌تابند اما گستره شعر او را به لحاظ سیاسی و اجتماعی به شدت مورد تاکید قرار می‌دهند. کتابی با نام «هر روز زاده می‌شوم» که گفت‌وگوی یک روزنامه‌نگار صاحب‌نام لبنانی به نام «عبده وازن» با اوست و با ترجمه محمد حزبایی‌زاده توسط انتشارات فرهنگ جاوید منتشر شده، بسیاری از وجوه این شاعر بزرگ را از زبان خودش و در تعامل یک مصاحبه بسیار طولانی نشان می‌دهد؛ مصاحبه‌ای که به نظر می‌رسد آنقدر دقیق، با چراغی هوشمند و صاحب دیدگاه سراغ زوایای پنهان زندگی و عقاید و شعر او رفته که لذت بسیاری پس از مطالعه‌اش نصیب خواننده می‌کند. خاطرم هست اولین شعرهای محمود درویش را که سال‌ها پیش خوانده بودم، با ترجمه نمی‌دانم کی، و برخی را به زبان عربی، بیشترین اتفاقی که در شعر او یافت می‌شد زخم منتشری بود که به رخ خواننده کشیده نمی‌شد، اتفاقاً. یعنی برخلاف بسیاری از شاعران و نویسندگان که دل‌شان می‌خواهد تو را با زخم خویش همراه کنند و دلت را بسوزانند و به درد آورند، این یکی با فاصله‌ای قهرآمیز با زخم خویش حرکت می‌کرد و این بسیار خوش می‌نشست بر دل. چه وقتی کسی از زخم عبور می‌کند و زخم را به جان می‌خرد بسیار ارزش والایی دارد تا کسی که زخمش را می‌خواهد بر دوش خواننده هموار کند. اولی نگاهی منقلب و غالب و سرشار از اشراف به زخم دارد و دیگری نگاهی منفعل و اتفاقاً دارای نقاب به زخمی که برای هر انسانی در موقعیتی سیاسی یا اجتماعی می‌تواند رخ دهد. به این دلیل و نیز زبان بسیار غنایی او به مقوله‌ای خشن مانند جنگ که ضدیت با آن را به تغزلی‌ترین شکل بیان می‌کند، وقتی شعری از درویش می‌خوانی لاجرم پشت عینک این مرد دو چشم نمی‌بینی؛ که انگار بسیاری عشاق ناکام و زخمی و حتی مرده در پس رخدادی سیاسی نمایندگی دردشان را به درویش بخشیده‌اند. برای همین است که وقتی مصاحبه را می‌خوانی تازه متوجه می‌شوی احساست از پس آن فاصله با زخم، آنقدرها اشتباه نبوده، یعنی شاعر در دل زخم زیسته، زخم را به آغوش کشیده و بسیار هم دوستش داشته و این یعنی یک حرکت ادبی که اتفاقاً به جای تریبون سیاسی، تغزل را افق کلمات می‌یابد؛ و در ملازمت با آن عمیق‌ترین نگاه سیاسی را نیز به رخ می‌کشد.

حاشیه: **شایعه توقیف نمایش «کالیگولا»**

چهارشنبه‌شب با ما در تماشاخانه ایرانشهر

همایون غنی‌زاده

از عصر یکشنبه همین‌طور به شایعه‌هایی که حول و حوش نمایش «کالیگولا» می‌چرخد، اضافه شده است. باید تاکید کنم کالیگولا به هیچ روی توقیف نشده و تا این لحظه هم هیچ نهاد نظارتی چنین دستوری صادر نکرده است. در واقع به نظرم ریشه اصلی این شایعه از آنجا نشات می‌گیرد که ما تصمیم گرفته‌ایم تا چهارشنبه‌شب اجرایی نداشته باشیم. در طول همین چند شب اجرا به این نتیجه رسیدیم که باید تغییراتی در دکور نمایش ایجاد کنیم و در عین حال به دلیل سفر چند نفر از اعضای گروه تصمیم بر آن شد که تا چهارشنبه‌شب اجرایی نداشته باشیم. به نظرم معنای این تصمیم هم توقیف نیست. در طول این مدت نه از سوی مرکز هنرهای نمایشی و نه هیات بازبینی هرگز بحثی را بر این مبنا با من مطرح نکرده‌اند.

با این حال در چند روز گذشته، بیلبوردها و پوسترهای نمایش «کالیگولا» از خیابان‌ها و بزرگراه‌ها جمع‌آوری شده‌اند. این اتفاق در حالی رخ داد که همه این پوسترها و بیلبوردها از سوی مرکز مجوز دریافت کرده‌اند و مشکلی از این بابت در میان نیست. تا اینجای کار هم تنها نتیجه پیگیری‌های ما این بود که ماجرای جمع‌آوری پوسترها به شهرداری مربوط می‌شود و این سازمان زیباسازی است که با عنوان این کار و حتی بیلبوردها مخالف است. البته این مخالفت هم در نوع خودش تازگی دارد، چون تا دیروز برای اجرای نمایش و نصب پوستر اجازه و تایید مرکز هنرهای نمایشی و هیات نظارت کافی بود. پیگیری‌های ما به نتیجه‌ای نرسیده و تا امروز تنها نامی که به آن رسیده‌ایم «اداره ارشاد تهران» است و بس. در واقع به ما گفته‌اند شهرداری به دستور این نهاد اقدام به جمع‌آوری بیلبوردها کرده است. مشغول پیگیری هستیم تا بالاخره دستگیرمان شود که پشت این ماجرا چه کسی است و این تصمیم به چه دلیلی اتخاذ شده و آیا اصلاً قانونی است؟ به‌زعم من حتی این حرکت هم نمی‌تواند به معنای توقیف نمایش باشد. طی چند ماه اخیر نسبت به رویکرد و سیاست‌های مسوولان هنرهای نمایشی نقدهایم را مطرح کرده‌ام، اما این بار هیچ تقصیری متوجه مرکز هنرهای نمایشی نیست و در واقع ربط دادن این ماجرا به مرکز در این مورد ناحق است. از پیشتر بحث‌هایی مطرح بود و در بازبینی نسبت به استفاده از کلمه‌هایی همچون «اقتصاد» و «عدالت» ایراد گرفتند و دست آخر هم این واژه‌ها را از متن نمایش حذف کردند. در آن سو هم متعهد به امضای یک تعهدنامه شدم که در صورت تشویق تماشاگران در یک بخش از نمایش، آن بخش‌ها را حذف کنیم. خوشبختانه تا امروز این اتفاق نیفتاده است، چرا که ما هیچ اصراری برای به هیجان آوردن تماشاگران نداریم. به نظرم باید این بحث را برای اولین و آخرین بار مطرح کنم، چرا که تکرار این بحث‌ها سبب ایجاد سوءتفاهم می‌شد که این تکرار نه به نفع من و نه به نفع من است.

تفاوت دو جهان: **تجارت و پول‌های بزرگ فوتبال آزارم می‌دهد**

من و عشق به بال چپ فرایبورگ

گونتر گراس

فوتبال همچنان محبوب‌ترین سرگرمی دنیاست. درباره فوتبال می‌توان در هر جمعی حرفی برای گفتن پیدا کرد، وارد تعامل شد و به صمیمیت رسید. انگار فوتبال چیزی شبیه برج بابل باشد. موقع خرید می‌توانم با مسوول خرید فروشگاه درباره ساعت بازی فرایبورگ یا نتیجه بوندس‌لیگا حرف بزنم و دست آخر لبخندی بین ما رد و بدل شود، اما با او درباره ادبیات نمی‌توانم سر صحبت را باز کنم و این خودش برای هزارمین بار ثابت می‌کند که فوتبال فعلاً سرآمد همه چیز است. هر وقت دوست خوبم گرهارد شرودر از دنیای سیاست و بحث‌های بی‌نهایت با من به تنگ آمده باشد، تماشای فوتبال با او می‌تواند دوستی قدیمی‌مان را تجدید کند و این تجربه را در جاهای دیگری هم به دست آورده‌ام.

دلیل محبوبیت فوتبال را وقتی می‌توان فهمید که سری به استادیوم بزنید. حالا هر بازی با هر مختصاتی که باشد، ماجرا همین است. از بازی‌های محلی تا بوندس‌لیگا و جام ملت‌های اروپا چنان هیجانی در استادیوم موج می‌زند که به شکل قطع و یقین باید گفت فعلاً هیچ تفریحی نمی‌تواند جایگزین این میزان از هیجان باشد.

انگار این روح استادیوم است که همه را مسخ می‌کند، هیجان درست مثل تزریق چند صدبرابری آدرنالین به خون قلبت را به سینه‌ات می‌کوبد و تو می‌فهمی که شکست یا پیروزی تیم محبوبت نیست که تو را راهی استادیوم می‌کند، بلکه این تمنای هیجان است.

فوتبال بخشی از زندگی من است، با آن بزرگ شده‌ام و پسرم را از شش‌سالگی روانه باشگاه‌های محلی کرده‌ام که لحظه‌ای از لذت نایاب را از دست ندهد. اما فوتبال برای من یعنی بال چپ، همیشه قهرمان‌های زمین فوتبال از این گوشه برای من خلق می‌شوند. تمام مدت چشم از بازیکن بال چپ برنمی‌دارم. گاهی وقت‌ها هم مسخ بازی آن گرجستانی، الکسا یاشویلی بازیکن بال چپ فرایبورگ می‌شوم. تمام مدت چشم از او برنمی‌دارم. آرزویم بازی در این پست بود، حتی دوست داشتم یک روز پسرم اسطوره این پست در زمین بازی باشد.

فوتبال را دوست دارم، اما فکر کردن به حاشیه‌های آن آزارم می‌دهد. به نظرم این پول‌های بزرگ که رد و بدل می‌شود، ذات صادق فوتبال را از بین برده است. برای حمله به تجارت فوتبال و ذات این ماجرا برای خودم دلایل قانع‌کننده‌ای دارم.

فوتبال گاهی وقت‌ها با بازیکنانش درست مثل برده رفتار می‌کند: «بازیکن X را به باشگاه Y فروختند.» اوه چقدر اصطلاح چندش‌آوری است. پول بیشتر یعنی بازیکن بهتر، و ته این ماجرا تبدیل به یک سنت برده‌داری شده است. تو در مقابل مبلغ مشخصی به تیم دیگری واگذار می‌شوی و بعد تو را نمی‌خواهند، چون کارایی قبلی را نداری، برده خوبی نیستی و با قیمت پایین‌تری به باشگاه دیگری واگذار می‌شوی.

به نظرم در این سیاست دردناک، فیفا مقصر است. این شکل دیگری از تجارت است که وقتی به آن فکر می‌کنم، هیجان فوتبال را برایم از بین می‌برد، انگار به روم باستان سفر کرده‌ام و همان‌قدر آزارم می‌دهد.

کرگدن‌نامه

خبرهای خوب از همین بغل دست

سیدعلی میرفتاح
mirfattah@yahoo.com

خبرهای خوب همیشه از ستاره‌های دوردست نمی‌رسند، گاهی همین کنار دست خودمان هم خبرهایی در جریان است که اگر به گوشتان بخورد، تصدیق می‌کنید که خبرهای خوبی هستند؛ آنقدر خوب که هر کس مرگ می‌خواهد می‌تواند برود گیلان. (برادر ممیز این یک ضرب‌المثل است که از دیرباز در بین افواه رایج است، یک وقت فکر نکنی دارم به مردم غیور گیلان اهانت می‌کنم.) وقتی شنیدم که قرار است مرز بین هنرمند داخلی و خارجی را بردارند (والحق که نه هنر مرز و خط‌کشی دارد، نه هنرمند) خیالبافی من هم به کار افتاد و خود را در بین جمعیت مشتاق کنسرت‌برو دیدم که به جای فندک، نور موبایلم را روشن کرده‌ام و هماهنگ با آهنگ مرد تنهای شب، دارم دست تکان می‌دهم... اما زودتر از خیال، خواب آمد و من و کنسرت و مرد تنهای شب و آقای صدا را به گور پیرمردان برد.

کپورچالی: همان اولش هم که داشتند بین هنرمندان خط می‌کشیدند و «من این ور جوب، تو اون‌ور جوب» می‌کردند، صدای اعتراض ما و هم‌نسلان ما بلند شد، اما به دلیل شرایط خاص، این اعتراض آنقدر آهسته بود که جز زن و بچه‌مان کسی نشنید.

روشن‌ضمیر: همیشه این تندروها هستند که کار را خراب می‌کنند. نه به حالا که می‌گویند همه ایرانی هستند و همه حق دارند کنسرت بگذارند، نه به آن وقتی که ترانه «ننه» را هم مجبور بودی در نهان‌خانه و پستوی خانه گوش بدهی که مبادا ننه‌ات پشت در را بیندازد و با خوب و بدت بسازد و عطر پیرهنش را هدیه بدهد و...

روشن‌ضمیر: باز بگویید که ما زود نمردیم. به خدا تازه دارد اوضاع باحال می‌شود که متاسفانه به عمر ما کفاف نداده است. به جان عزیزتان... جان که تمام شده، به روح عزیزتان اگر فقط ده سال دیگر مقاومت کرده بودیم و نمرده بودیم، توی همین تهران می‌نشستیم و آواز آقای صدا، حضرت عشق، آهنین‌بال موسیقی و... و حتی ولی و قیصر و افشین و امیرعلی و... را، نه یواشکی و پنهان از چشم محتسب، که با اصل مجوز از صاحب عله، می‌شنیدیم...

امیرشاهی: عیب فقط از زود مردن ما نیست. اصولاً ما همیشه تاخیر فاز داریم. آن چیزی که همه ورچیده می‌شود و از دور خارج می‌شود و ممنوع می‌شود، تازه برای ما عز